

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بیان شد دلیل ششم از ادله داله فرمانروایی یا وحدت فرمانروا در نظام سیاسی اسلام، آیات و روایاتی است که بر لزوم وحدت و عدم تفرقه در جامعه اسلامی دلالت دارد که از آن‌ها وجود وحدت و حرمت تفرقه به روشنی استفاده می‌شود. از آیات کریمه قرآن، دو آیه را بحث کردیم.

آیه سوم آیه‌ای است که در سوره روم آمده است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ».^۱ از مشرکان نباشید. بعد مشرکان را چنین توصیف می‌کند؛ آن‌هایی که دین خود را پراکنده کرده‌اند؛ در دین چند دستگی به وجود آورده‌اند و دسته دسته شده‌اند «وَكَانُوا شِيعًا». این آیه به روشنی چند دستگی در جامعه اسلامی را شرک می‌داند؛ یعنی در نتیجه شرک، چند دستگی به وجود می‌آید. اگر جامعه اسلامی راه توحید را در پیش بگیرد، چند دستگی به وجود نمی‌آید.

البته در مباحث گذشته تذکر داده‌ایم؛ شرکی که در قرآن کریم مورد توجه است، شرکی در فرمانروایی است. حتی آن شرکی که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۲، شرک در فرمانروایی است. اینکه انسان دو فرمانروا داشته باشد؛ یعنی در کنار خدای متعال ایمان به فرمانروای دیگری داشته باشد. لذا باید فرمانروا منصوب از طرف خداوند متعال باشد. و این توحید عملی است؛ توحید عملی به این معناست که انسان در زندگی از آن فرمانروایی تبعیت کند که فرمان او فرمان خداست نه فرمانروایی دیگر؛ این همان توحیدی است که قرآن کریم بر آن تأکید دارد و اگر مردم در برابر فرمانروای الهی فرمانروای دیگری را بپذیرند؛ این شرک را خداوند شریک لایغفر می‌داند.

غالب بلکه می‌توان گفت همه آیات مربوط به شرک اشاره به این نوع شرک دارد؛ شرک در عبادت به معنای شرک در اطاعت است. عبادت در قرآن کریم به معنی خضوع مطلق است لذا می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي

۱. روم: ۳۱ و ۳۲

۲. نساء: ۴۸ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

آدمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^۱. «لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» یعنی «لا تطیعوا الشیطان» وگرنه کسی که برای شیطان نماز نمی‌خواند یا سجود و رکوع نمی‌کند. قبلاً هم مفصل گفتیم هم در لغت و هم در اصطلاح؛ عبادت به معنی ترک شرک در اطاعت است. شرک در اطاعت یعنی اینکه انسان از فرمانروای دیگری غیر از خدای متعال فرمان بگیرد. در این آیه هم بر این معنای از شرک تأکید شده است؛ «و لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». مشرکان چه کسانی هستند؟ اگر بنا شد از دایره فرمانروایی الهی خارج شویم، راه شرک باز می‌شود. چرا؟ نکته این است؛ خدای متعال حق امرونی دارد؛ عقلاً این حق را دارد زیرا خدا برتر از ما و آفریننده ماست. چون آفریننده است، حق دارد. ما با فرمان او، با «کن» او شدیم و می‌توان گفت این همان پیمان فطرت است. با توجه به آیات و روایات که می‌فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»^۲ این پیمان که در جای دیگر می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ»^۳ گفتیم این عهد را خداوند دو بار از انسان گرفته است؛ یک بار از خود آدم گرفته است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»^۴ این عهد را از خود آدم گرفته است چون اینجا وقتی آدم با فرمان الهی آفریده شد، این عهد در همان کن الهی نهفته بود. بعد وقتی ما برای آدم نسل و ذریه آفریدیم، از نسل و ذریه او هم این عهد را گرفتیم. گفتیم در آیه دوم؛ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» اینجا بنی آدم می‌آید؛ زیرا اینجا معلوم می‌شود که عهد دیگری است که این عهد مربوط به نسل آدم است. این عهد چه عهدی است و از کجا گرفته شده است؟ در قرآن کریم زیاد تأکید شده است که ما از شما عهد گرفته‌ایم که فرمانبر خدا باشید و جز خدا را به عنوان فرمانروا نپذیرید؛ این همان عهد بزرگ الهی است و این «لَا يَتَّأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» هم همین است.

«وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَتَّأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۵ «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» یعنی ما تو را در مسیر فرمان خدا قرار دادیم و فرمان تو را فرمان خدا قرار

۱. یس ۶۰ و ۶۱

۲. اعراف: ۱۷۲ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»

۳. یس: ۶۰ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»

۴. طه ۱۱۵

۵. بقره: ۱۲۴

دادیم. منظور از عهد هم این است که بشر جز از خدا فرمانی نپذیرد. خدا این حق را دارد که فرمانروا بشود چرا که او برتر از ماست. ما این را گفتیم چون این بحث در نظام سیاسی اسلام بحث اساسی است و این بنیاد نظام سیاسی اسلام است ما روی آن تأکید داریم که اصلاً معنی سیاست یعنی فرمانروایی! هر فرمانروایی یعنی برتری فرمان فرمانروا بر اراده دیگران، معنی فرمانروایی این است. معنی سیاست این است که فرمان فرمانروا و اراده فرمانروا برتر از اراده دیگران باشد و لذا جز خدا حق این فرمانروایی را کسی ندارد.

اگر از این صرف نظر شود و اگر کسی از اراده خدا در فرمانروایی دست برداشت، دیگر هر کسی می‌تواند فرمانروا باشد. این می‌گویند چرا تو؟ چرا من نه؟! اگر بناست فرمان بدهیم چرا من فرمان ندهم؟ تو چه برتری نسبت به من داری؟ اینجا راه شرک و راه تعدد فرمانروایی باز می‌شود؛ وقتی از این توحید در فرمانروایی تخطی کردیم، اگر از دایره توحید فرمانروایی خارج شدیم، اینجاست که راه شرک باز می‌شود؛ به دلیل اینکه اینجا همه مدعی می‌شوند؛ یعنی همه می‌توانند مدعی شوند.

ما این را عرض کردیم که آن امانتی که خداوند متعال فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»^۱ همین امانت فرمان است که در روایات هم به امامت تفسیر شده است؛ این امانت امامت به معنای فرمان و حق فرمان است. خداوند می‌فرماید: ما این حق فرمان را به آسمان‌ها و زمین عرضه داشتیم؛ گفتیم آیا شما می‌توانید فرمان خود را به دست بگیرید؟ «فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا». اما آدم آمد و گفت من می‌توانم فرمان خود را به دست بگیرم؛ «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». نکته این است که چرا نمی‌توانی خودت فرمان خود را به دست بگیری؛ زیرا ظلوم و جهولی هستی! گفتیم همین آیه دلالت بر این نظریه دارد که باید عالم عادل، صاحب فرمان باشد؛ عالم به فرمان الهی و عادل به همان فرمان تا فرمان، فرمان خدا شود. جهول است چون فرمان خدا را نمی‌شناسد یعنی فرمان حق را نمی‌شناسد، ظلوم است چون اگر هم دانست به آن عمل نمی‌کند و پایبند نیست؛ مگر کسانی که خداوند متعال به آن‌ها برای فرمانروایی اجازه بدهد و تعیین کند. خلاصه اینکه می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» چون تفرقه در دین و اینکه: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» لازمه خروج از دایره توحید عملی خدای متعال است و لازمه خروج از فرمانروایی خداست.

۱. احزاب: ۷۲ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که تعدد فرمانروایی در جامعه اسلامی کلاً در نظریه سیاسی اسلام امر غیر مطلوبی است؛ زیرا بنا نیست جامعه، جامعه چند دسته‌ای باشد و اگر تعدد فرمانروایی را بپذیریم، چه بخواهیم و چه نخواهیم چند دستگی در جامعه به وجود می‌آید؛ به هر حال فرمانروا باید مطاع و فرمان او باید روا باشد. اما اگر دو فرمانروا داشتیم؛ در این صورت فرمان این و آن یعنی هر دو رواست. عده‌ای از این پیروی می‌کنند و عده‌ای فرمان دیگری را می‌برند، خواهناخواه این موضوع لازم منفک تعدد فرمانرواست.

به اضافه دو آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»^۱ و «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»^۲ در این دعا عبادت و تقوا متکی بر وحدت امت شده است و وحدت امت متفرع بر وحدت فرمانرواست. اگر فرمانروایی واحد شد؛ امت واحد می‌شود و در نتیجه آن زمینه فاتقون فراهم می‌شود. عبادت و تقوا جز با فرمانروایی واحد حاصل نمی‌شود و لذا همه انبیا گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ»^۳. این تقوای الهی در یک کلمه در قرآن کریم خلاصه شده است؛ بنا بر آنچه در قرآن کریم آمده، تقوا به معنای اطاعت از فرمانروایان الهی است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ»؛ یعنی من را اطاعت کنید! حتی این را هم بیان کردیم که این آیات نمی‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوهُ» که نقش نبی و نقش رسول فقط نقش پیام‌رسان و فقط نقش پستی‌باش و فقط فرمان خدا را به مردم برسانند؛ خیر! نقش صاحب فرمانی دارد و فرمان می‌دهد و لذا می‌فرماید: «أَطِيعُونِي» مرا اطاعت کنید و به دلیل اینکه اطاعت از او اطاعت از خداست؛ اطاعت خدا می‌شود. در حقیقت اطاعت از خدا راهی جز اطاعت از رسول ندارد؛ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۴، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۵. چرا فرمود اذن؟ تا اطاعت از او به منزله اطاعت از خدای متعال شود؛ این سیر مسئله فرمان در جامعه اسلامی و الهی است.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» نفرمود: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» این هم نکته‌ای دارد؛ یعنی نباید «أُمَّةً وَاحِدَةً» را خبر «هَذِهِ أُمَّتُكُمْ» قرار بدهند، این حال است یعنی مفروغ عنه است که اگر امتی باشد، این امت شما حالش چنین است. اگر امت، امت خدا و رسول باشد خودبه‌خود چنین خواهد شد؛ یعنی امتی واحد خواهد شد. بعد که

۱. انبیاء: ۹۲

۲. مؤمنون: ۵۲

۳. شعراء: ۱۲۵ و ۱۲۶

۴. نساء: ۸۰ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

۵. همان: ۶۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

چنین شد؛ «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» و «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» هر دو به یک معنی است؛ تقوا به معنای اطاعت از فرمان الهی است و عبادت هم به همان معنی است.

عبارت «وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»^۱ هم یعنی اگر می‌خواست همه شما را به زور و جبر یک دست می‌کرد اما این کار را نکرد؛ برای اینکه «وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» معلوم شود چه کسی راه راست و چه کسی راه کج را می‌رود. آن‌هایی که به راست می‌روند کسانی هستند که از فرمان خدا پیروی می‌کنند و کسانی که به راهی کج می‌روند کسانی هستند که از فرمان خدا پیروی نمی‌کنند.

و یا دعایی دیگری که در سوره هود آمده است که می‌فرماید: «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ»^۲. -باز هم خواهش داریم که روی آیه‌های قرآن خوب تأمل شود؛ یکی از مشکلات ما این است که از قرآن دور شده‌ایم و آن‌چنان که باید در قرآن غور نکرده‌ایم. آن‌چنان که باید حق فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام در تدبیر و فهم آیات قرآن را ادا نکرده‌ایم. - می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ». بعضی‌ها می‌گویند اختلاف خیلی خوب بوده و نشانه کمال است اما خیر؛ اختلاف بد است. اختلاف نشان‌دهنده عذاب است. در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»^۳. نتیجه عذاب الهی همین است؛ وقتی می‌خواهد قومی را عذاب کند آن‌ها را دچار پراکندگی و تفرقه و اختلاف می‌کند؛ رحمت که نازل می‌شود، رحمت همیشه همراه با یکپارچگی آن جامعه است. لذا می‌فرماید: «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً» اگر بخواهد می‌کند. «وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» اما «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ». حال این رحمت الهی چیست؟

در مباحث تفسیری مفصل گفته‌ایم؛ خداوند متعال در قرآن کریم، یک رحمت واسعه دارد که این رحمت شامل شیطان هم می‌شود که همان رحمتی فیض وجود است و رحمت عام است. این‌ها رحمت واسعه است و کاری به کافر و مؤمن ندارد. خیلی‌ها دنبال رحمت رحمانی هستند، رحمت رحمانی امتیازی ندارد و با رحمت رحمانی

۱. مانده: ۴۸ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَشِيرُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

۲. هود: ۱۱۸ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِيُذِيقَكَ خَلْقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

۳. انعام: ۶۵

خیلی به جایی نمی‌رسیم؛ به دلیل اینکه همه فساق و فجار و کفار و فراعنه همه مشمول رحمت رحمانی خدا هستند. آن رحمتی که انسان را به سرنوشت خود می‌رساند، رحمت رحیمی است؛ «وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * تَجِئُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»^۱ و ملاک این رحمت رحیمی تبعیت از امام است. قرآن کریم به صورت فراوان هم قرآن و هم ائمه هدی را رحمت نامیده است. حضرت عیسی علیه السلام را گفته است «رحمة منا» «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً»^۲. درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۳. این رحمت در سلسله امامت تداوم پیدا می‌کند. بسم الله الرحمن الرحيم که در سوره حمد است و بعد می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۴ این رحمانیت خدا اگر با رحیمیت تکمیل نشود چیزی به انسان جز عذاب و بیچارگی نمی‌رسد.

این جریان رحمانیت الهی یک سیر نزول و یک سیر صعود دارد؛ در سیر نزولی رحمت رحمانی است؛ شامل همه می‌شود و رسول برای همه می‌آید. اما در سیر صعود به سوی خدا، این سیر صعودی دو نوع سیر است، این بازگشت به سوی خود دو نوع بازگشت است؛ یک «بازگشت وفدی» است؛ «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»^۵ و یک «رجوع وردی» است یعنی رجوع به پایین است؛ «وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا»^۶. وفدی، رجوع پشت سر امام است. لذا در روایت می‌فرماید: «أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ كِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ: مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي»^۷. او سردهسته و افدان است؛ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا»^۸. این است که منشأ این رحمت رحیمی و مسیر صعود به سوی خدا در این رجوع وفدی است.

یک عالم صدور داریم که خدای متعال با فرمانش تمام این سلسله عالم خلقت را آفرید و این همان صدور است تا آخرین موجود «وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ». بعد به آن‌ها فرمود: برگرد به سوی من! و این بازگشت هم دو بازگشت

۱. احزاب: ۴۳ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

۲. احقاف: ۱۲ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ يُبَشِّرَ لِلْمُحْسِنِينَ

۳. انبیا: ۱۰۷

۴. حمد: ۶ و ۷ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

۵. مریم: ۸۵

۶. همان: ۸۶

۷. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰

۸. احزاب: ۴۵ و ۴۶

است؛ یک بازگشتی است که در این دنیا فرمان می‌دهد و باز گردید و یک بازگشت هم بعد از مرگ است: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا».^۱

در این دعوت بازگشت، نقش رحمت الهی معلوم می‌شود؛ آن‌هایی که رحمت الهی نصیب آن‌ها می‌شود؛ یعنی رحمت رحیمی، در این رجوع بازگشتشان به سوی بالا است. اگر خدا می‌خواست می‌توانست با زور همه را امت واحد کند، اما اراده او بر این است که مردم با انتخاب خودشان راه درست را پیدا کند ولی چون راه درست را انتخاب نمی‌کنند دچار اختلاف می‌شوند. آن‌هایی که مشمول رحمت الهی هستند هیچ‌گاه دچار اختلاف نمی‌شود. خداوند حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه را رحمت کند؛ می‌فرمود: اگر ۱۲۴۰۰۰ پیامبر در یک جا جمع می‌شدند اصلاً با هم اختلاف نخواهند داشت و این حرف درستی است. اختلاف عذاب است.

البته در روایات آمده است که حضرت فرمود اختلاف رحمت است؟! مراد از «اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةً»^۲ یعنی رفت‌وآمد، زیارت، یعنی همدیگر را ببینند، اختلاف به این معناست وگرنه اختلاف به معنای تفرقه کجا رحمت است؟! امتی مورد رحمت است که امت واحد و امتی یکپارچه باشد. اگر فرمانروا واحد باشد امتی که از این فرمانروای واحد تبعیت می‌کند، امت واحد می‌شوند و اصلاً نمی‌توانند متعدد باشند. بنابراین صاحب فرمان و فرمانروا باید یکی باشد. به‌رحال آیات رحمت هم همین مضمون را دارند به اضافه اینکه روایات زیادی آمده است که ما نمونه‌ای از آن روایات را اینجا بیان خواهیم کرد.

مرحوم برقی در محاسن به سند از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مَنْ خَلَعَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَدْرٍ شَبْرٍ، خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ مَنْ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ إِلَى اللَّهِ عِزًّا»^۳ کسی که از جماعت مسلمین حتی به اندازه یک وجب خارج شد؛ از ایمان خارج شده است. این نشان‌دهنده آن است که مطلوب در اسلام و نظام سیاسی اسلام جماعت است و نشان می‌دهد که جماعت مسلمین باید یکی باشد. حالا اگر جماعت دو تا بود، هم این و هم او از ایمان خارج می‌شد؛ لذا نشان می‌دهد که جماعت اسلام باید یکی باشد.

۱. اسراء: ۵۲

۲. معانی الاخبار، ص ۱۵۷

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۸۵

حدیث دیگری که در همین کتاب محاسن آمده است و برقی به سند صحیح برقی روایت از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

در اینجا لازم است یک نکته‌ای را بیان کنیم؛ در طریق این حدیث نوفری و سکونی - که هر دو ثقه هستند - می‌باشند. لا اقل به دلیل اینکه علی ابن ابراهیم در تفسیر خود آن‌ها را به توثیق عام توثیق کرده است. اینکه گفته می‌شود سکونی از عامه بوده است، ما گفته‌ایم که ادله خلاف این را نشان می‌دهد؛ چرا که اولاً سکونی شیعه بوده است، زیرا روایاتی از امام صادق علیه السلام از او نقل شده است که دلالت بر امامت ائمه اطهار علیهم السلام دارند. تنها دلیلی که می‌گویند سکونی شیعه نبوده این است که می‌گویند هر موقع از امام صادق علیه السلام روایتی را آورده به این شکل بوده است: عن الصادق عن آبائه عن رسول الله است یا عن امیر المؤمنین علیه السلام. حال می‌گویند چرا از امام صادق علیه السلام روایت نمی‌کند؟ ما گفتیم که این نکته‌ای دارد و آن اینکه چون آن‌ها می‌خواستند این احادیث در بین اهل سنت رواج پیدا کند. اگر این احادیث را مستقیماً از امام صادق علیه السلام نقل کرده و آن را متصل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌کردند، این حدیث در بین اهل سنت رواج پیدا نمی‌کرد. ای کاش با همه روایات هم این کار را می‌کردند؛ در این صورت دیگر احادیث منحصر به کتب شیعه نمی‌شد.

البته ما گفتیم که همه احادیث ما مسند الی رسول الله هستند و ما اصلاً حدیثی که به امام صادق علیه السلام منتهی به شود و مسند الی رسول الله نباشد را نداریم.

اگر زمانی با اهل سنت صحبتی شد و گفتند روایات شما مقطوعه یا مرفوعه است، بگویند خود ائمه اطهار علیه السلام در چند روایت، چنین بیان کرده‌اند؛ حدیثی، حدیث ابی و حدیث ابی، حدیث جدی و حدیث جدی حدیث رسول الله. همه احادیث مستند هستند و ما هیچ حدیثی نداریم که با سند به امام معصوم علیه السلام منتهی شود و این حدیث مسند الی رسول الله نباشد. کار سکونی به این دلیل است که احادیث را در بین اهل سنت رواج دهد و از جمله این حدیث است:

«عَنْهُ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ نَكُتُ الصَّفْقَةَ وَتَرُكُ السُّنَّةَ وَفِرَاقُ الْجَمَاعَةِ.»^۱ این ها موبقات و مهلكات هستند.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم